

نویسنده: پروفسور ریچارد ایتون¹
برگردان: دکتور لعل زاد
لندن، اگست 2013

بازنگری جهانشهر پارسی

نوشتن تاریخ آسیای جنوبی برای چندین سده گرفتار تمایل نگرش به گذشته از عینک مذهب و بخصوص هندوایزم و اسلام بوده که بصورت عام اگر در دشمنی متقابل قرار نداشتند، در مخالفت اساسی و بی انتها قرار داشتند.

شیلدون پال لاک با پیشنهاد یک شیوه متفاوت انقلابی برای نظریه پردازی فضای فرهنگی در این اواخر اصطلاح "جهانشهر سانسکریت" را اختراع کرده که منظور آن گسترش عظیم جغرافیائی فرهنگ هند است که از سده چهارم تا چهاردهم، از افغانستان تا ویتنام بسط و گسترش داشته است.

مشخصه این جهانشهر برای پال لاک نه مذهب، بلکه اندیشه های چیده شده در کل پیکره متن های سانسکریت است که برای بیش از یک هزاره در سراسر زبان های بومی منطقوی در گردش بوده است.

این متن ها دربرگیرنده همه چیز، از قوانین گرامر (دستور زبان) تا شیوه پادشاهی، مهندسی، رفتار مناسب، اهداف زندگی، تنظیم جامعه و کسب قدرت و ثروت بوده است. جهانشهر سانسکریت بصورت اساسی تماما در باره تعریف و نگهداری نظم اخلاقی و اجتماعی و عدم امتیاز دهی به هرگونه جمعیت خاص مذهبی یا قومی بوده است.

از همه مهمتر، این جهانشهر در بخش اعظم آسیا نه با زور اسلحه، بلکه بدون هرگونه مرکز حاکم یا مرزهای مستحکم بواسطه تقلید یا نما سازی گسترش یافته است. از این نگاه ها، این جهانشهر با جهان یونانی شده قابل مقایسه است که دربرگیرنده حوزه مدیترانه و شرق میانه پس از الکساندر بزرگ بوده است.

برای هند چیزیکه پال لاک، حد اقل از نگاه تاریخی استدلال میکند، تنها یک نمونه از چنین تشکیلات فرا منطقوی است. برای جهانشهر سانسکریت که بعضا 500 سال پیش بینی میشود پیدایش یک پدیده مشابه یا همان "جهانشهر پارسی" است که از سده نهم تا نهمین نوار بزرگ آسیای غربی، میانه و جنوبی را فرا میگیرد.

این دو نمونه فرهنگ جهانشهری مشابهت های برجسته ای دارند. هر دو فراتر از سرزمین های خاستگاه خویش گسترش یافته و شگوفان شده اند که برای هر یک خصوصیت فرا منطقوی و در واقعیت "بی مکانی" بخشیده است. هر دو در یک ادبیات و زبان با اعتبار پایه و ریشه گرفتند که به گویندگان یا استفاده کنندگان آنها مقام نخبگان را اعطا نموده است. هر دوی آنها مبین قدرت دنیوی و بطور خاص سلطه جهانی می باشند. با وجودیکه هر دو جهانشهر رسوم و عنعنات مذهبی را تشریح، مطرح و نقد کرده اند، هیچکدام در یک مذهب خاص پایه و ریشه نه دوانیده و به مراتب فراتر از ادعاهای تمام مذاهب قرار گرفتند.

اما این "جهانشهر پارسی" چه بود؟ پس از اشغال فلات ایران در سده هفتم، سرپیچی ایرانیان از باقی ماندن در زیر حکومت و فرهنگ عرب منتج به تلاش های در جهت احیای تمدن پیشرفته، ولی غرق شده پیشا- اسلامی پارسی یا جنبشی میشود که بعد زبانی آن در ظهور پارسی جدید نمودار میگردد.

این زبان در مراحل اولیه بحیث یک زبان فراقومی (بین المللی) در فلات ایران به ظهور می رسد. یک شکل نوشتاری اشتقاقی از خط عربی اصلاح شده در نیمه سده دهم بوجود می آید، وقتی نویسندگان پارسی در خراسان (یعنی شمالشرق ایران، افغانستان غربی و آسیای میانه) به تصاحب میراث ایران پیشا- اسلامی و اسلام عربی شروع می کنند.

در اوایل، حد اقل، پشتیبانی دربار و بخصوص دربار سامانیان شاهان خراسان (819 - 999)، نقش بزرگی در رشد و انکشاف آن بازی می کند. دربار سامانیان در بخارا (در جنوب ازبیکستان) که در مسیر بزرگترین شاهراه تجارتي قرار دارد، وصل کننده فلات ایران در جنوب با هند، آسیای میانه ترکی در شمال و از طریق شاهراه ابریشم وصل کننده چین در شرق میشود. به این ترتیب بخارا در یک منطقه مرتعش تجارتي قرار می گیرد که چندین زبانه نیز میباشد.

پارسی جدید تا سده چهاردهم در نوار گسترده قلمروی در بین اناتولی {ترکیه کنونی} و شرق آسیا، حیثیت یک زبان ادبی با اعتبار را کسب میکند، طوریکه بحیث زبان اساسی در دیوان سالاری دولتی و بحیث زبان تماس در دیپلماسی بین المنطقوی مروج می گردد. این زبان در چین نه تنها بحیث یک زبان بین المللی، بلکه بحیث زبان رسمی خارجی در سده های سیزدهم و چهاردهم خدمت میکند. مارکوپولو هم در چین و در واقعیت در تمام مسیر شاهراه ابریشم عمدتاً از زبان پارسی استفاده میکند.

چه چیزی این انکشاف قابل توجه را توضیح میدهد؟ یک عامل همانا محیط جهانشهری است که پارسی جدید در آن قرار دارد. خراسان عصر سامانیان نه تنها از نگاه زبانی بلکه از نگاه مذهبی نیز متنوع میباشد که در آن جمعیت های یهودی، عیسوی، مانوی، زرتشتی، بودیستی، بت پرستی و کاهنی یکجا با مسلمانان شیعه و سنی زندگی میکنند.

لذا این زبان جدید بحیث یک مخرج مشترک زبانی در یک جامعه چند قومی خدمت میکند. بعلاوه، از آنجائیکه پارسی جدید واسطه نقلیه ای کدام کتاب مقدس یا آئین نامه نیست، هیچ خطر اندیشه ای در مقابل عربی نمی باشد که زبان فاتحان مسلمان سده هفتم ایران است.

اشعار پارسی نیز نقش زیادی در گسترش جهانشهر پارسی، بخصوص در اشعار حماسی شهنامه، بازی میکند. حماسه فردوسی که در اواخر دوره سامانی آغاز و در 1010 به پایان میرسد، دربرگیرنده حدود 60 هزار بیت منظوم تاریخ شاهان پیشا- اسلامی ایران است.

شهنامه در زبانی که سرانیده شده، هیچ خطری در مقابل احساسات عربی یا اسلامی مطرح نکرده و برعکس، ستایشگر شاه حاکم، محمود غزنی (997 - 1030) بحیث پیوند دهنده فضایل سلطنت های ایرانی و اسلامی است.

شهنامه همچنان تلفیق دهنده صفات جنگ جویان ترک های آسیای میانه و میراث تمدن یونانی است. با دست های فردوسی حتی خود الکساندر بحیث یک شاه بزرگ ایرانی و مادر او بحیث

یک شاهدخت ایرانی تغییر شکل می یابد، در حالیکه قهرمانان پیشا- زرتشتی مشابه خدایان هندی ویدی ارایه میشود. به این ترتیب، سهنامه فرهنگ های یونانی، ترکی و هندی را در آغوش خود جای میدهد.

همانند متن های سانسکریت که بصورت آزادانه در یک گستره وسیع قلمروها در گردش بوده، متن های نوشته شده در پارسی جدید پس از سده یازدهم به فواصل عظیمی سفر کرده و تمام مرزهای قومی، سیاسی و طبیعی را می شکند. حتی تولید ادبیات پارسی پس از اشغال خراسان توسط مغول ها در سده سیزدهم نیز دارای کدام کانون جغرافیائی واحد نبوده است.

مردمان مناطق قفقاز یا آسیای جنوبی در پهلوی نگهداری زبان های محلی خویش به هنگام زراعت و تولید نیز از آثار بزرگ ادبیات پارسی استفاده کرده اند. متن عامیانه "حکایات" یک هزار سوال تأمیل ها و حتی مالائی ها دارای منشای پارسی اند که میتواند تا سده شانزدهم هند جنوبی رد یابی شود. به عین ترتیب، در سده هفدهم، داستان های عاشقانه پارسی مانند هفت پیکر نظامی گنجوی (وفات 1209) برای شاهان سواحل اراکان برما (میانمار کنونی) به زبان بنگالی ترجمه شده است.

به این ترتیب اشکال (زبان های) محلی جهانشهر پارسی به کشورهای برما و مالای آسیای جنوب شرقی سفر کرده است. این قابلیت حمل ادبیات پارسی در یک عرصه وسیع جغرافیائی- فرهنگی بعد دیگر جهانشهر پارسی است که مشابهت دقیق با سانسکریت سلف خود دارد.

در قلمروی سیاست، همان محیطی که ترویج ادبیات و دیوان سالاری پارسی جدید را تغذیه میکند، یعنی تنوع فرهنگی قلمروی خراسان سده های نهم و دهم، اصطلاح خاص "سلطان" یا فرمانروای عمومی (جهانی) را بوجود می آورد.

پارسی جدید که فاتح عرصه سیاسی فراتر از جوامع قومی و مذهبی پنداشته میشود، نه تنها دربرگیرنده ارزش جهانی، بلکه واقعا عالی و افضل دانسته میشود. خراسان سامانیان در سده های نهم و دهم، جائیکه خاطرات ایران پیشا- اسلامی احیا میشود، سلطان ها با حاکمیت جهان شمولی موهبت داده میشود که با امپراتورهای پارسی پیشا- اسلامی وفق دارد.

چنین اصطلاحی با اندیشه جهانشهر پارسی توافق دارد که با محدوده ادعاهای قلمروی مستقل مقاومت میکند. چنین مفکوره برای جهانشهر سانسکریت نیز صدق داشته است. چنانچه مهاراجاهای هند که صرفا سلطان دهلی بودند، ادعا میکردند که "فرمانروای روی زمین" بوده و قویا خود را بحیث "پناهگاه تمام جهان" به تصویر می کشیدند.

چیزیکه بسیار مهم است، در اوایل سده دوازدهم، ابن بلخی مورخ ایرانی جدائی بالفعل دین و دولت را اعلام میکند. او مینویسد که ایران پیشا- اسلامی بر بنیاد اصل عالی عدالت استوار بوده و هر شاه آن عصر این قاعده کلی را به جانشین خود می آموزد:

"سلطنت بدون ارتش، ارتش بدون ثروت، ثروت بدون سعادت (مادی) و سعادت (مادی) بدون عدالت وجود ندارد".

ماهیت طبیعی این طرح برای هرکسی قابل تفسیر است: اقتصاد، اخلاق و سیاست بصورت جمعی در یک اندیشه منطقی و منسجم گنجانیده میشود. به عین ترتیب مشاهده میگردد که

مولف، اندیشهٔ عدالت را در جایگاه مرکزی قرار داده و هرگونه مراجعه به خدا یا دین را کاملاً حذف کرده است. این فارمول بحیث یک اندیشهٔ حاکم و درونمایهٔ سراسر دنیای پارسی- زبان مورد پذیرش قرار گرفته و فقط با تغییرات جزئی توسط مجمع نویسندگان ژانر (نوع) ادبیات مشاورهٔ درباری تکرار می‌گردد.

بصورت ویژه همین اندیشهٔ حاکمی که دربرگیرندهٔ فرهنگ تنوع بوده و بر اصل عدالت استوار است، پیوستگی هند به جهانشهر پارسی را تسهیل میکند. از یکجهد، همین اندیشهٔ سیاسی فراگیر پارسی بوده که شرایط مناسب برای ادارهٔ جامعهٔ هند شمالی را فراهم میکند که از نگاه مذهبی، زبانی و اجتماعی فوق العاده متنوع بوده است.

از جهت دیگر، در سال 1206 یعنی فقط چند دهه پیش از قتل عام (هلوکاست) مغول‌ها در آسیای میانه و ایران که باعث بی‌خانمانی و مهاجرت چندین هزار ترک و ایرانی میشود، ایجاد یک دولت پارسی شده در قلب جلگهٔ هند شمالی یا همان سلطنت دهلی (1206 - 1526) است که رسوم حکومت داری پارسی و میراث اندیشهٔ ای را به ارث برده که در خراسان زیر حاکمیت سامانیان رشد و نمو کرده است.

موجودیت این سلطنت شرایطی را مهیا می‌سازد که پناهندگان فراری از مهاجمین مغول در آسیای میانه و ایران به هند شمالی مهاجرت کنند، جائیکه آنها توسط مقامات سلطنت پذیرائی و نگهداری میشوند. بصورت طبیعی این پناهندگان طیف کاملی از فرهنگ پارسی را در هند غرس می‌کنند که از آسیای میانه و ایران با خود آورده اند.

اما چیزیکه شاید در بارهٔ جهانشهر پارسی بسیار قابل توجه باشد، چگونگی گسترش اندیشه‌های محوری آن به قلمروهای به مراتب دورتر از مرزهای دولت‌های پارسی شده، مانند سلطنت دهلی می‌باشد. یک اندیشهٔ پارسی شدهٔ مشخص و استوار بر بنیاد عدالت و وصل‌کنندهٔ اقتصاد، اخلاق و سیاست وارد شبه جزیرهٔ میشود که هنوز توسط حاکمان هندو اداره میشوند. در ایامی در سدهٔ 12 یا 13 بادینا شاعر تیلوگو که نویسندهٔ دربار کاکاتیا در ورانگل است، این خطوط برجسته را ثبت نموده است:

برای کسب ثروت، مردم را سعادت‌مند سازید. برای سعادت‌مند ساختن مردم، عدالت وسیلهٔ آن است. ای کیرتی نارایانا! آنها میگویند که عدالت خزانهٔ پادشاهان است.

این خطوط، آشکار کنندهٔ نفوذ جهان پارسی شده است، زیرا اصطلاح عدالت بحیث یک اصل حاکمیت یا حکومت داری بصورت کامل در مفکورهٔ سیاسی سانسکریت وجود ندارد. بعلاوه، مانند جهانشهر سانسکریت، این اندیشه‌ها وام گرفته شده اند، نه اینکه تحمیل شده باشند.

جدا از اندیشهٔ سیاسی، سایر اجزای جهانشهر پارسی پس از سدهٔ سیزدهم در سراسر هند پراکنده میشود که شامل معماری، لباس، رفتار درباری (با وقار)، آشپزی و به ویژه واژه نامه (قاموس) می‌باشد. وقتی کشش جغرافیائی ادبیات پارسی توسعه می‌یابد، تولید قاموس‌های لغات نیز زیاد شده و گردآورندگان آنها تلاش می‌کنند ادبیات تولیدی در بخش‌های مختلف جهان پرسفونی (ملکهٔ جهان زیرین) را متقابلاً قابل فهم سازند. از سدهٔ 14 تولید قاموس‌های لغات در هند شروع میشود، جائیکه چنین آثار، معادل‌های پارسی را نه تنها برای واژگان در زبان‌های هندی، بلکه همچنان در زبان‌های ترکی، پشتو، آرامی، یونانی، لاتین و سریانی ارائه میدهند.

در واقعیت، در بین سده های 16 و 19، از تمام قاموس های پارسی تولید شده در همه جا، بیشترین تعداد در هند بوجود آمده است. از سده 14 ببعده، پارسی وسیع ترین زبان مروج در ادارات تمام شبه قاره میشود، طوری که هندیان عواید وسیع و دیوان سالاری قضائی در سلطنت دهلی و دولت های جانشین آن و بعدا در امپراتوری مغول (1526 - 1858) و دولت های بعدی خود را در آن جمع بندی می کنند.

در نتیجه، اصطلاحات پارسی در واژگان تقریبا تمام زبان های عمده و منطوقی آسیای جنوبی نفوذ می کند. زبان های محلی (بومی) مانند بنگالی و تیلوگو نه تنها لبریز از اصطلاحات پارسی در حکومت داری، بلکه همچنان در تجارت، ادبیات، آشپزی، موسیقی، نساجی و انواع تکنولوژی است.

در نتیجه، در حالیکه جهان شهر پارسی مقدار زیادی با سانسکریت همتای خود شراکت دارد، برخلاف سلف هندی خود، اعتبار پیشین و فرهنگ های جهان شهری ایران پیشا- اسلامی، اسلام عربی و جهان یونانی (هیلینیزم) را برای خود اختصاص میدهد. لذا هنگامیکه اسلام بحیث یک سیستم دینی در هند شمالی و دیکان انتشار می یابد، در داخل یک ظرف بزرگ پارسی شده جای میگیرد.

مهم تر از همه، دقیقا همین خاصیت غیر مذهبی جهان شهر بزرگ پارسی است که برای غیر مسلمانان اجازه میدهد جنبه های بسیار مختلف زندگی خود را به آسانی در آن وفق دهند. فکر میشود تعداد زیاد دانشمندان معاصر این موضوع را ندانسته و در عوض به خواندن تاریخ آسیای جنوبی از عینک های باریک مذهبی، بخصوص در تقابل هندو - مسلمان ادامه میدهند، مانند تداوم استعاره های سده نهم استبداد شرقی، استعاره های سده بیستم "برخورد تمدن ها" یا نگرانی های غربی سده بیست و یکم در باره فعالیت اسلام گرایان.

1. http://www.atimes.com/atimes/South_Asia/SOU-01-190713.html